

به نام خدا

مدرسه جایی است که هر روز با احساس‌های مختلف واردش می‌شوم. بعضی روزها خوشحال هستم چون دوستانم را می‌بینم و بعضی روزها هم به خاطر امتحان یا درس سخت کمی نگرانی همراه من است. با این حال، همیشه دوست دارم مدرسه جایی باشد که در آن راحت‌تر و شادتر باشیم.

اگر دیوارهای مدرسه رنگی‌تر بودند، فضای مدرسه گرم‌تر و دلنشین‌تر می‌شد. حیاط مدرسه هم می‌تواند جایی باشد که وقتی در آن قدم می‌زنیم، خستگی‌مان کمتر شود و حالمان بهتر شود. بین زنگ‌ها اگر وقت بیشتری داشتیم، می‌توانستیم با دوستانمان بیشتر صحبت کنیم و انرژی بیشتری برای ادامه‌ی کلاس‌ها بگیریم.

دفترهایی که هر روز در آن‌ها می‌نویسیم پر از درس و تکلیف‌اند، اما گاهی دوست دارم کنار این‌ها چیزهایی بنویسم که از دل خودم می‌آید؛ مثل یک فکر یا آرزوی ساده.

در مورد معلم‌ها، همیشه دوست دارم وقتی درس می‌دهند، با آرامش توضیح بدهند و برای موضوع درس مثال‌های قابل‌فهم بزنند. وقتی اجازه می‌دهند سؤال بپرسیم و با هم فکر کنیم، کلاس جذاب‌تر می‌شود و یاد گرفتن راحت‌تر می‌شود.

اما چیزی که برایم مهم است، **محتوای کتاب‌های درسی** است. گاهی احساس می‌کنم بعضی متن‌ها با زندگی امروز ما خیلی جور نیستند. اگر درس‌ها طوری نوشته شوند که بیشتر به زمان حال و دنیای واقعی ما نزدیک باشند، فهمیدنشان آسان‌تر می‌شود. همچنین اگر مطالب کاربردی‌تر باشند—مثلاً چیزهایی که بتوانیم در زندگی روزمره از آن‌ها استفاده کنیم—نه تنها یادگیری بهتر می‌شود، بلکه ما هم بیشتر به درس علاقه پیدا می‌کنیم. در کلاس دلم می‌خواهد بتوانم بدون ترس سؤال بپرسم و نگران نباشم کسی قضاوتم کند. اگر صندلی‌ها و کلاس‌ها کمی راحت‌تر باشند، شاید درس خواندن هم شیرین‌تر شود. امیدوارم سال‌ها بعد وقتی به مدرسه فکر می‌کنم، یادم بیاید که این‌جا فقط محل درس خواندن نبود؛ جایی بود که دوستی‌ها و خاطره‌های مهمی در آن ساخته شد.

نویسنده: مهدی مجیری کلاس هشتم